

بسم الله الرحمن الرحيم

تحول و تطور تمدن‌ها

تقریر گفت وگویی دکتر سید حسین شرف الدین، عضو هیات علمی موسسه امام خمینی (ره) با جناب دکتر تقی زاده طبری، از پژوهشگران پژوهشکده شهید صدر (اندیشکده نظام سازی و مطالعات ایران)، وابسته به دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۴۰۵/۷/۱۲.

۱) الگوی تغییر تمدن‌ها

با نگاه به تجربه تمدن‌های بزرگ، به‌ویژه گذار از قرون وسطی به تمدن مدرن غرب، چه عواملی و چه سازوکاری باعث تغییر و گذار یک تمدن به تمدنی دیگر می‌شود؟ تغییر در اندیشه، نیروهای اجتماعی، نهادها و سبک زندگی چگونه می‌تواند به شکل‌گیری یک صورت تمدنی جدید بینجامد؟ (در کنار تجربه غرب، آیا می‌توان از تجربه تمدن اسلامی، از عصر پیامبر اکرم (ص) تا دوره‌هایی مانند صفویه، نیز الگویی برای فهم چگونگی شکل‌گیری و تحول یک تمدن استخراج کرد؟)

در پاسخ به این سوال، مقدماتاً توجه به نکاتی حائز اهمیت به نظر می‌رسد:

- فرهنگ، جامعه و تمدن بشری به اعتبار وجوه مادی شان، سیلان و پویایی مستمر دارند و با نگاه دقیق فلسفی، در هیچ دو آنی یک وضعیت واحد را تجربه نمی‌کنند (به دلیل وقوع حرکت در ذات و گوهر پدیده‌های مادی یا پدیده‌های دارای وجوه مادی که به «حرکت جوهری» موسوم است)؛
- تغییراتی که طی چند نسل و به صورت تدریجی در تاروپود حیات فرهنگی اجتماعی یک جامعه بوقوع می‌پیوندد؛ گاه از آن به «تحول» یا «تطور» (evolution) یاد می‌شود [تحول = تغییرات بنیادین]؛
- تغییر یا تحول یک فرهنگ، جامعه و حوزه تمدنی ممکن است از نوع تغییرات محتوایی، گوهری و زیربنایی باشد یا از نوع تغییرات صوری، شکلی (فرم) و روبنایی که همواره در جامعه در سطوح مختلف امکان و بلکه عینیت وقوع دارد؛

- تحولات اجتماعی پیاپی در یک جوامع از دید برخی اندیشمندان (که سیر حرکت تاریخ را خطی فرض می کنند)، همواره روندی تکاملی و پیشروانه است؛ با شاخص هایی از نوع دست یابی به وسایل و امکانات بیشتر و پیشرفته تر، پاسخ دهی بهتر به نیازها و ضرورت ها، حل سریع تر و دقیق تر مشکلات، بهره گیری بیشتر از طبیعت و تکنولوژیها، دفع و رفع آسیب ها و موانع و...؛
- برخی فیلسوفان تاریخ برای تطور تدریجی تمدن، مراحل از مرحله جنینی گرفته تا کودکی، میان سالی، پختگی، پیری و مرگ و زوال قائل شده اند و از دید آنها، زوال برخی تمدنها بدان دلیل بوده که در امتداد تاریخ حیات خود نتوانستند با اقتضائات دوران و شرایط زمانه همسو شوند و خود را با نیازها و ضرورت های محیط و تاریخ تطبیق دهند؛
- هانتیگیتون، جامعه شناس سیاسی معاصر معتقد است که هم اینک هشت تمدن زنده و فعال در مناطق مختلف جهان حضور دارند که اتفاقا همه هم خاستگاه، دواعی و رنگ و بوی مذهبی دارند و همه هم به نوعی در ستیز و تقابل با یکدیگر روزگار می گذرانند؛
- از واژه «تمدن» در منابع مختلف تعاریف و تلقی های مختلفی بدست داده شده که تعرض به آنها مجال دیگری می طلبد: اجمالا مراد عینیت یابی نظام معنایی جامع یک جامعه و ملت (یا چند جامعه دارای اشتراک فرهنگی) در گسترده ترین شکل ممکن در قالب مظاهر عینی متکثر و متنوع است. تمدن عظیم ترین نمایشگاه دستاوردهای مادی و معنوی یک ملت در طول حیات اجتماعی تاریخی آن است. عناصر و اجزای یک تمدن معمولا رابطه ارگانیکی و پیوستاری دارند. هر تمدن متضمن هسته (بینشی و ارزشی) بنیادینی است که سایر عناصر و لایه ها برمدار آن تجمع کرده و هویت یافته اند؛
- «فرهنگ» به عنوان روح دمیده در کالبد جامعه و تمدن، جامع ترین نظام معنایی است که یک جامعه در طول حیات اجتماعی تاریخی خود بدان دست یافته و آن را از نسلی به نسلی انتقال داده است. فرهنگ میراث معنوی یک ملت است که در مظاهر و مجالی مادی مختلف تبلور و تجلی می یابد و جامعه را در سطوح فردی و ساختاری راهبری و سامان دهی می کند. «تمدن» گاه به ابعاد، جلوه ها و مظاهر مادی فرهنگ، اطلاق می شود؛
- فرهنگ های زنده بشری با یکدیگر تعامل، داد و ستد و تاثیر و تاثر یکسویه و متقابل دارند؛ همواره عناصری از یک فرهنگ به فرهنگ های دیگر (بویژه فرهنگ های همجوار) انتقال و ترشح می یابد و گاه این فرایند جذب و اقتباس به صورت آگاهانه و برنامه ریزی شده بوقوع می پیوندد. برخی فرهنگ به

دلیل موقعیت منطقه ای یا جهانی برتر و برخورداری از امکانات اثر بخشی همچون رسانه های جمعی گاه فرهنگ های ضعیف تر را عرصه ترک تازی و نفوذ و دخالت مستقیم خود قرار می دهند(جریان موسوم به امپریالیسم فرهنگی یا تهاجم فرهنگی)؛

- درک تغییرات تمدنی و اینکه اساسا تمدنی به ظهور رسیده یا ازمرحله ای به مرحله دیگر انتقال یافته یا نه؛ امری پسینی است و پیشاپیش نمی توان نسبت به وضعیت های آن قضاوت کرد. در مرحله پسینی نیز هرنوع قضاوت مستلزم ارجاع به علائم و نشانه هایی است که بتواند مدعا را اثبات نماید؛

- به بیان دیگر، ظهور و سقوط یک تمدن را براحتی نمی توان حتی با ارجاع به برخی نشانه های ادعا شده، تشخیص داد. به همین دلیل براحتی نمی توان پذیرفت که تمدن اسلامی(با محوریت حاکمیت طولانی مدت امویان و عباسیان) با حمله و غلبه مغول، مسیر زوال در پیش گرفت واز گردونه هستی حذف شد؛ البته واژه تمدن در برخی کاربردها و تلقی ها نموده ها و جلوه های روشن و ملموسی دارد و می توان براحتی در خصوص وضعیت اینجایی و اکنونی آن قضاوت کرد. مثلا می توان پذیرفت که با ظهور تمدن شهری، تمدن روستایی تضعیف یا دستخوش زوال شد.(البته اگر اطلاق واژه تمدن را بر اجتماع سنتی روستا مجاز و روا بدانیم)؛ یا این ادعا که جوامع و تمدنهای سنتی(پیشامدرن) در مواجهه با تمدن صنعتی سرمایه داری غرب، افول یافته یا زوال پذیرفتند؛ اجمالا پذیرفتنی است. خواستم عرض کنم که موضوع قدری پیچیده است؛

- ظهور و سقوط یک تمدن گاه به صورت پروسه، تدریجی وبدون هرگونه طرح ریزی و مهندسی مشخص و گاه به صورت پروژه، برنامه ریزی شده با مشارکت عوامل داخلی یا خارجی بوقوع می پیوندد(مثل نقش تمدن صنعتی غرب در تضعیف یا زوال برخی تمدنهای سنتی، مذهبی و مادی در جهان معاصر).

اما به سوال شما بازگردیم:

عوامل موثر در ظهور یک تمدن و عبور از تمدن پیشین: ظهور شخصیت های موثر و دوران ساز همراه با ایدئولوژیها و آرمان های جدید(مثل پیامبران الهی، روشنگران ومصلحان اجتماعی، اندیشمندان و ایدئولوگ های دارای نفوذ و اقتدار معنوی)؛ ورود تدریجی موج های فرهنگی و عناصر معنایی ازییرون مرزها و استحاله تدریجی بنیان ها و زیرساخت های فرهنگی و نظام معنایی پیشین جامعه هدف(این پدیده عمدتا در رویارویی فرهنگ مدرن غربی دارای هیمنه امپریالیستی و تهاجمی با فرهنگ های سنتی کشورهای مستعمره و در حال توسعه در

اوایل قرن بیستم مصداق داشت و در دهه های اخیر این مهم عمدتاً با میانجی رسانه های جمعی بویژه رسانه های جهانگستر (اینترنت و ماهواره ها) در حال وقوع است؛ انجماد تمدنی و عدم انعطاف لازم برای پاسخ دهی بهینه به نیازها و اقتضائات عصری و ناکارآمدی در تامین ضرورت ها؛ افزایش تدریجی انتظارات و توقعات و بروز فاصله پرنشدنی میان داشته ها و خواسته ها (که به بروز نارضایتی عمومی از وضع موجود و تلاش و تکاپوی جمعی برای ایجاد تحول در وضع موجود و اصلاحات ساختاری منجر می شود)، ظلم و استبداد حاکمان و بی عدالتی ها و تبعیض های سیستمی و ساختاری که زمینه عصیان و طغیان توده ها یا فاصله گیری آنها از همراهی با نظام مستقر را فراهم می سازد؛ جنگ های داخلی طولانی مدت میان گروهها و جریانات ذی نفوذ یا تحمیل جنگ از بیرون که به تحلیل امکانات و سرمایه ها و تلاشی نظم درونی منجر شود؛ فسق و فجور، فساد و فحشاء، جهل و خرافه، بهره کشی های ظالمانه و سوء استفاده ها، رانت و ویژه خواری، فاصله های طبقاتی شدید و... که به مرور زمان زمینه واگرایی و انشعاب و تفرق در صفوف توده ها و از هم گسیختگی اجتماعی و تقاضا برای نظم بدیل را فراهم می سازد و...

اگر مراد شما از این سوال، وضعیت یک جامعه خاص مثل ایران برای عبور از سلطه تمدن غرب و معاصر باشد، در آن صورت باید نوع و میزان وابستگی کنونی این دو حوزه، گستره ارتباطات و تعاملات و بالاتر از آن، قابلیت ها، ظرفیت ها و میزان آمادگی نرم افزاری و سخت افزاری جامعه ایران برای استقلال یابی و کاهش تدریجی وابستگی ها به غرب را نیز باید به صورت دقیق و عاری از شعار و تمایلات خام ملی گرایانه مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

۲) نقطه آغاز عبور تمدنی

اگر عبور از تمدن غرب را یک پروژه واقعی تحول تمدنی بدانیم، به نظر شما این عبور در شرایط امروز جامعه ما باید از کجا آغاز شود؟ در مرحله نخست، کدام ساحت ها و حوزه ها باید در اولویت قرار گیرند؟

اجمالاً باید عرض کنم که عبور از تمدن موجود غرب (که خود این مفهوم هم خالی از ابهام نیست و تلقی های مختلفی از آن وجود دارد) اگر ضروری و کاملاً موجه هم تشخیص داده شود، به دلایلی به غایت مشکل است (منظور در شرایط کنونی است والا ممکن است در آینده، تحولات جهانی، خود زمینه تلاشی و اضمحلال این تمدن را فراهم آورد یا در خود این کشورها (اروپا و آمریکا) نیز تحولاتی بروز کند که زوال سلطه جهانی آنها را تمهید و تسریع نماید). عرض کردم به دلایلی عبور از این تمدن در شرایط کنونی، آسان نیست. اهم این دلایل

عبارتند از: سلطه هژمونیک تمدن غرب در جهان معاصر و در عصر کنونی؛ نفوذ و سیطره همه جانبه و راهبری جهان در عرصه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، اطلاعاتی، امنیتی، علمی و تکنولوژیکی؛ نفوذ آشکار و برتری بلامنازع در سازمانهای بین المللی و بهره گیری از ظرفیت های آنها در جهت پیشبرد اهداف استعماری و توسعه طلبانه خود، وابستگی شدید اکثر جوامع موجود به دستاوردهای مادی و معنوی آن، وابستگی مستقیم و غیر مستقیم قدرت های منطقه ای و جهانی (مثل روسیه، چین، ژاپن، هند) به این تمدن و همנוایی کامل با آن در سیاست های جهانی، رشد شتابان این تمدن در تولید و عرضه مصنوعات مادی و تکنولوژیکی و بالطبع تشدید وابستگی ها، فقدان بدیل کامل و تمام عیار برای این جانشینی در مقیاس ملی.

اما با عبور از مانع فوق و امکان یابی آن، در پاسخ به سوال شما باید عرض کنم: از دید فرهنگ شناسان، عناصر و مولفه های یک فرهنگ به سه بخش یا سه لایه اصلی تقسیم می شوند: لایه بنیادین و زیرساختی آن یعنی مبانی و مفروضات نظری عامی که به مثابه قائمه ها و ستون های فقرات فرهنگ و تمدن عمل می کنند و در تقوم، استقرار و استمرار آن نقش محوری دارند و در ساماندهی به کلیت آن فرهنگ و لایه های میانی و فوقانی آن نیز قویا مشارکت دارند؛ مبانی مذکور عبارتند از: مبانی خداشناختی، هستی شناختی، کیهان شناختی، غایت شناختی، راه و راهنماشناختی، ارزش شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی، زیباشناختی و جامعه شناختی.

لایه دوم فرهنگ عبارتست از نهادها، ساختارها، هنجارها، روابط، سبک های زندگی، هنرها و ادبیات و یک رشته مفاهیم خاص که عمدتا در علوم انسانی و علوم اجتماعی مورد توجه قرار می گیرند؛ لایه سوم یا لایه رویین که در واقع تبلور و برون ریخت فرهنگ است عبارتند از: ابزارها و تکنولوژیها، دانش های فنی و مهندسی، سازه های فیزیکی، نمادها و نشانه ها، محصولات مادی و کالایی، رفتارها و کنش ها و...

مبانی بنیادین فوق (لایه اول) در غرب عمدتا با مرجعیت سکولاریسم، لیبرالیسم، اومانیزم و عقلانیت ابزاری طراحی و تدوین شده و با بنیانهای الهیات اسلامی و حکمت متعالیه فاصله زیاد دارد.

بدیهی است که تغییر یک فرهنگ یا تمدن یا به تعبیر شما عبور از آن، چه به صورت آگاهانه، برنامه ریزی شده و اقدامات هدفمند (پروژه) و چه به صورت اتفاقی و تصادفی و بدون برنامه (پروسه) بدون نقد قاطع مبانی و بنیانهای مذکور و به تبع آن نقد لایه های میانی و رویین آن ممکن نخواهد شد. البته روشن است که صرف مواجهه انتقادی (علمی و نظری) برای تغییر نگاهها از کعبه آمال بشر یعنی جهان غرب و ایجاد زمینه برای رجوع به مبانی بدیل کافی نیست. ناقدان باید علاوه بر نقد متقن و مستدل مبانی فوق اثبات کنند که تکیه بر این مبانی،

جامعه اسلامی را از سودای دست یابی به سعادت و کمال، استعلای وجودی، داشتن یک زیست مومنانه و حیات طیبه و ساخت یک جامعه آرمانی و مدینه فاضله باز می دارند. و در گام بعد بتوانند مبانی و زیرساخت های دانشی، اعتقادی و ارزشی اسلام را با هدف پی ریزی یک تمدن نوین اسلامی فعال ساخته و تا مرحله استخراج الگوهای عصری متناسب با اقتضائات زمان و نیازهای فردی و اجتماعی یک جامعه تراز اسلامی امتداد بخشند.

نکته دیگر اینکه، طراحی تمدن نوین اسلامی (اگرچنین تعبیری درست باشد) یا عبور از تمدن غرب، به معنای قطع ارتباط و تعامل با سایر جوامع و حوزه های تمدنی و بهره گیری بهینه از ظرفیت های آنها نیست. هم اینک نیز وابستگی ما و بسیاری از جوامع به دستاوردهای تمدنی غرب نه تام و تمام که لایه ها و سطوحی دارد و دغدغه استقلال یابی حداکثری و کاهش وابستگی از سالهای بعد از انقلاب همواره وجود داشته اگر چه در عمل به نتایج مطلوب نرسیده است. در هر عمل باب استقلال یابی دست کم در برخی سطوح مسدود نیست و هر نوع ارتباط و بهره گیری از داشته های دیگران نیز به معنای وابستگی و اسارت نیست.

۳) سازوکار تحقق تحول تمدنی

چگونه می توان تغییرات فکری، فرهنگی، اجتماعی و نهادی پراکنده را به یک تحول منسجم تمدنی تبدیل کرد؟ در این مسیر، نخبگان، نهادها، نیروهای اجتماعی و سبک زندگی چه نقشی دارند؟ غالب تمدن شناسان و تمدن پژوهان براین باورند که تمدنهای بشری هیچیک با محوریت یک طرح و برنامه پیشین و نقشه راه به نتیجه نرسیده اند و اساسا کلیت یک تمدن به دلیل کثرت مولفه ها و عناصر که گاه قرنهای فرایند عینیت یابی آن به صورت آشکار و پنهان به طول می انجامد؛ قابلیت پیش بینی آگاهانه در قالب یک برنامه و طرح کلان را ندارد. مجموعه اقدامات هدفمندی که به صورت پراکنده توسط بخش های مختلف یک جامعه انجام می گیرد، در نهایت زمینه آفرینش یک هیات جمعی و سازه ترکیبی که از آن به «تمدن» یاد می شود، فراهم خواهد آورد. به بیان دیگر، تمدن در مقام اثبات، یک موجودیت برساختی است و آنچه در عینیت به ظهور می رسد و به عنوان نشانه های ظهور یک تمدن بدانها ارجاع می شود مجموعه ای از جلوه ها، نمودها، نشانه ها و مظاهر مادی و معنوی است که از اصل ظهور یک تمدن و مراحل وقوعی آن پرده برمی دارد.

برخی نظریه پردازان توسعه در عصر کنونی معتقدند که برنامه های خرد و کلانی که دولت ها غالبا با هدف توسعه آفرینی تدریجی و پیشرفت کشور طراحی و تدوین می کنند، در صورت حفظ پیوستار ارگانیک و تبعیت از یک

نقشه مادر و پیاده سازی مرحله ای آن می توانند به مرور زمان، زمینه تحقق یک جامعه پیشرفته یا ایجاد یک تمدن نوین را فراهم آورند.

در هر حال، اگر چنین ایده ای پذیرفته باشد، در پاسخ به سوال شما باید عرض کنم که برای این هدف طراحی و تدوین یک برنامه کلان همراه با پیوست های برنامه ای خرد و مکمل و تمهید سایر ملزومات نرم و سخت و نیز بهره گیری از انواع ظرفیت های مهندسی، مدیریتی، برنامه ریزی و یافته های علمی و پژوهشی و نیز تجربه های عملی سایر کشورها ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. البته روشن است که همه عناصر و متغیرهای دخیل در این پروژه عظیم، فی الحال قابل پیش بینی نیست تمدن سازی (اگر این تعبیر درست باشد) گام به گام و مرحله ای به ظهور می رسد و شاید هر مرحله تمهیدات لازم برای مرحله و مراحل بعدی را فراهم آورد. آنچه مهم است فعال سازی همه ظرفیت های داخلی و بهره گیری از امکانات و ظرفیت های بیرونی برای رسیدن به این مقصود در یک افق نه چندان مشخص است.

۴) منطق و مسیر عبور تمدنی

با توجه به تجربه تاریخی و شرایط جامعه ایران، عبور از تمدن غرب چه مسیر و مراحل را باید طی کند؟ شناخت و نقد غرب، تولید الگوی بدیل، تحول نهادی و تغییر سبک زندگی چگونه می توانند در یک مسیر واحد به شکل گیری تمدن جدید منجر شوند؟

اجمالاً در پاسخ به سوالات قبل عرض کنم. در خصوص مواجهه با تمدن غرب که در کشور ما در همه سالهای بعد از انقلاب، همواره مورد التفات بوده توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

- تمدن غرب، برخلاف تلقی غالب، نه محصول یک قوم برگزیده و خوش اقبال که محصول مشترک همه ابنای بشر است. بسیاری از اندیشمندان، پژوهشگران، هنرمندان و به طور کلی استعدادهای درخشانی که بویژه در یکی دو قرن اخیر با حضور در مراکز علمی و پژوهشی اروپای مرکزی و امریکای شمالی منشا آثار و دستاوردهای شگرف در بخش های نرم افزاری و سخت افزاری بوده اند و در شکوفایی و درخشش تمدن موجود غرب و سیادت و برتری آن نقش کانونی داشته اند، مهاجرانی از مناطق مختلف جهان و حوزه های تمدنی غیر غربی بوده اند. البته غرب هنر استفاده از این ظرفیت ها را داشته و زمینه های لازم را نیز در این خصوص تمهید کرده است؛

- استقلال جویی و بریدن از یک تمدن و دستاوردهای عظیم آن، فی نفسه مطلوب نیست، مگر آنکه این وابستگی یا ادامه آن، مستلزم تحمیل هزینه های توجیه ناپذیر باشد یا با مصالح ملی، هویت تاریخی تمدنی یا بنیانهای اعتقادی و ارزشی نهادینه جامعه ایران ناسازگار باشد. استفاده و بهره گیری بهینه از دستاوردهای مادی و معنوی همه فرهنگ ها، جوامع و تمدنهای موجود، شیوه ای عقلانی و طریقی حکیمانه است که اسلام نیز بدان توصیه و ترغیب کرده است. انقلاب اسلامی نیز ضمن تاکید بر استقلال حداکثری به عنوان یک آرمان ملی مذهبی، هیچ گاه به محدود سازی این نوع ارتباطات و تعاملات در صورت مفید بودن، توصیه نکرده است.

در خصوص مسیر تحقق این عبور سوال شد. تقریباً همه مواردی که در ضمن سوال شما تذکر یافته می تواند به عنوان مقدمه تحقق این مهم مود توجه باشد: شناخت دقیق این تمدن و ظرفیت های فعلیت یافته و بالقوه آن، اتخاذ رویکرد انتقادی در مواجهه با کلیت این تمدن و آثار و عملکرد جهانی آن، احصای وجوه قوت و ضعف کارکردی تمدن غرب با ارجاع به معیارهای الهیاتی و فلسفی، تلاش در جهت فعال سازی ظرفیت های داخلی و کاهش تدریجی این وابستگی ها، بهره گیری از ظرفیت های عینیت یافته و در دسترس سایر تمدنهای صنعتی به ظهور رسیده در جهان (در صورت مفید بودن این بهره گیری و مصونیت از پیامدهای منفی) و بالاتر از آن، تلاش همه جانبه برای تحقق تدریجی یک تمدن اسلامی نوین که بتواند نقش الگویی برای سایر کشورهای جهان داشته باشد.

ناگفته نماند که برخی از اندیشمندان در امکان تحقق این عبور و رفع کامل وابستگی به غرب در شرایط کنونی، خدشه می کنند و برخی ضرورت آن را زیر سوال می برند. چالش ما با تمدن غرب، تحت تاثیر انقلاب اسلامی از دید برخی، بنیادین و ترمیم ناپذیر است و قاعدتاً در هیچ عرصه ای امکان مماشات و همنوایی وجود ندارد. مولفه های یک تمدن نیز به یکدیگر وابستگی ارگانیکی دارند و لذا نمی توان در مواجهه با این تمدن قهار و هزار چهره به اخذ و گزینش برخی عناصر و طرد سایرین اقدام کرد. به بیان دیگر، تمدن غرب هویتی یک پارچه دارد یعنی در کلیت یا پذیرفته می شود یا طرد. و گزینه سومی ندارد. این نگاه بشدت افراطی است و من قویاً با آن مشکل دارم. تمدن غرب مولفه های مختلفی دارد که می توان به حسب نیاز، عناصری را اخذ و اقتباس و از ورود و پذیرش عناصری نیز قویاً اجتناب کرد.